

مراتب اسرار نماز

حضرت آیه الله جوادی آملی

چکیده :

بحث پیرامون راز هر چیزی، فرع وجود آن است، زیرا معدوم بی راز است. نماز از آن جهت که دارای وحدت اعتباری بوده و وحدت مساوق هستی است، از وجود حقیقی بهره‌ای نداشته، قهراً رازی هم نخواهد داشت؛ لیکن از آن حیث که دارای ریشه تکوینی است، و آن مبدأ تکوینی و موجود حقیقی، در منطقه اعتبار به صورت مجموع حرکت‌ها و سکون‌ها و گفتارهای جارحه و جانحه ظهور کرده است، حتماً دارای سرّی خواهد بود؛ چنان‌که قرآن دارای ظاهری اعتباری است، چون مجموع حروف و حرکات است، و دارای باطنی حقیقی است؛ نظیر (أم الكتاب) [سوره آل عمران، آیه ۷] که (علی حکیم) [سوره شوری، آیه ۵۱] است.

کلیدواژه: اسرار نماز، سرّ الصلوة، اسفار چهارگانه، حجاب ظلمانی و نورانی

نماز

تمثّل ملکوتی نماز در برزخ نزولی در معراج نبی اکرم ص، و در برزخ صعودی در قبر مؤمن، نشانه وجود حقیقی داشتن آن قبل از اعتبار دنیایی، و نیز بعد از آن خواهد بود، و آن اعتباری که محفوف به دو حقیقت بوده و مسبوق به وجود حقیقی و ملحق به آن است، دارای زیر بنای حقیقی بوده و رمز رازیابی او انس با سابق و لاحق او است، و چون این سبق و لاحق زمانی نیست که با معیت زمانی سازگار نباشد، بنابراین، هر جا نماز باشد، آن سابق و لاحق ملکوتی، با این امر اعتبار ملکی همراه خواهند بود.

آنچه در قلمرو اعتبار قرار دارد، مانند احکام و آداب نماز، به عهده فقه و دعا و اخلاق است، و آنچه از مرحله وجوب و ندب اعتباری گذشته به حالت نفسانی و شهود عینی رسیده است، در محدوده سرّ نماز و مانند آن واقع می‌شود؛ از این جهت، می‌توان همه اسرار نماز را که برای نماز شخص حاضر است، در نماز کوتاه مسافر یافت، و همه آنها را در نماز آخرس بیماری که قادر بر هیچ رفتار و گفتار نمی‌باشد، جست‌وجو کرد، بلکه بر نماز غریقی که فقط با اشاره مژّه و انبعاث دل انجام می‌شود، مترتب دانست؛ چنان‌که آثار فقهی آن، از قبیل سقوط قضا بر آن مترتب است.

مراتب اسرار نماز

بنابراین، اساس راز نماز در شهود عینی نمازگزار نهفته است و چون شهود قلبی درجاتی دارد، برای اسرار نماز نیز مراتبی است که هر درجه بالا نسبت به پایین، باطنی است مستور، و هر رتبه پایین نسبت به بالا، ظاهری است مشهور، و نمازگزار سالک، همواره با جان و دل، از مشهوری به مستور سفر می‌کند، تا نه از شهرت نامی باشد و نه از سُتِرت اثری، و نه از راز نشانی و نه از نماز عیانی و نه از نمازگزار اسمی، بلکه تنها معبود دیده می‌شود و بس.

این مطلب عمیق، مراد راهیان راستین کوی بندگی است، نه آنکه سالک به جایی می‌رسد که معاذ الله نماز نخواند [۱]، وگرنه این پندار خام همان و سقوط در جهنم همان؛ «نیاز ورز ولی منکر نماز مباش». عبادتِ عارفِ منقطع، با مجاری ادراکی و تحریکی حق انجام می‌شود، نه عبد [۲]؛ لذا رسد آدمی به جایی که عبادت را نبیند، نه عبادت نکند که اولی سعادت است و دومی شقاوت. اوج راز نماز در شهود خداوند نهفته است: (واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین) [۳] و از محدوده «لا حول و لا قوه الا بالله» گذشتن و مرحله «لا اله الا الله» را پیمودن، به ذروه «لا هو الا هو» رسیدن است، و معنای توحید تام، «قطع» توجه به غیر خدا نیست، زیرا قطع توجه، خود توجه و التفات است، بلکه «انقطاع» توجه به غیر است، و برای اینکه این «انقطاع» هم دیده نشود، کمال انقطاع مطلوب موحدان ناب می‌باشد؛ به طوری که نه تنها غیر حق دیده نشود، بلکه این ندیدن هم دیده نشود، و این فقط در متن عبادت، مخصوصاً نماز تعبیه شده است. فرق بین «قطع» و «انقطاع» یا «کمال انقطاع»، همان امتیاز بین مقام «فنا» و «فنا از فنا» است که مایه «بقای بعد از فنا» و «صحو بعد از محو» است؛ چنان‌که برخی رکوع را «فنا»، و سجود را «فنا از فنا» دانستند، و چنین سروده‌اند:

در خدا گم شو کمال این است و بس (فنا از فنا)

گم شدن گم کن وصال این است و بس (فنا از فنا) [۴]

سرّ هر چیزی را باید در نحوه هستی او یافت. نماز یک نحوه حرکت خاص است، نه تنها در مقوله کیف و...، بلکه در جوهر نمازگزار، زیرا صحت آن به «نیت» است که «نیت» همان انبعاث روح از خلق به حق است و آنچه رایج بین غافلان می‌باشد، نیت به حمل اولی و غفلت به حمل شایع است؛ یعنی «تصور» بعث است، نه «تحقق» انبعاث، و با تخیل بعث، نیل به مقصد مستحیل و شهود مقصود ممتنع می‌باشد؛ بنابراین، نماز حقیقی آن است که واجد این حقیقت که همان «سرّ صلات» است

باشد، و برای نیل به این هدف، احکام و شرایط و نیز آداب و سننی وضع شده است که همه آنها علت‌های اعدادی و امدادی‌اند.

سحر، مناسب‌ترین زمان برای رازیابی نماز

مناسب‌ترین حال برای رازیابی نماز، همانا سَحَر است که نه محذور اشتغال روز را دارد و نه مشکل رنجوری سرشب در آن است؛ لذا خداوند درباره نماز شب چنین فرموده است: (إِنْ نَاشِئَةُ الْيَلِّ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً * إِنْ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا). [۵]

نتایج فراوانی بر این‌گونه نمازهای واجد سرّ مترتب است که نمونه آن نیل به «مقام محمود» است؛ چنان‌که درباره پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وارد شده است: (وَمَنْ أَيْلَ فَتَهْجِدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً) [۶]، و این معنا اختصاصی به نماز شب یا به حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ندارد، بلکه هم در غیر نماز شب وجود دارد و هم برای غیر آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) میسور است؛ تفاوت بین آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و دیگران در درجه کمال وجودی است، نه در اصل تکامل در پرتو نماز؛ چه اینکه اختصاص فقهی که نماز شب بر آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لازم بود و برای دیگران مستحب، مایه اختصاص سیر و سلوک توسط نماز شب نخواهد شد.

اصل جامع این مطلب را می‌توان از سخنان عارفانه حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) استظهار نمود: «الوصول إلى الله عزّوجلّ سفر لا یدرک إلاّ بامتطاء اللیل...» [۷]؛ یعنی رسیدن به لقای خداوند سفری است که تنها مرکوب راهوار آن شب زنده‌داری است؛ گرچه این حصر اضافی است نه حقیقی، لیکن نکاتی که از این حدیث شریف که از غرر روایات اهل بیت وحی است، استفاده می‌شود، عبارت است از:

یک. وصول به لقای حق ممکن است، نه ممتنع.

دو. وصول به لقای خدا با حرکت و سلوک است، نه با سکون و تحجّر.

سه. راه وصول طولانی است و مرکب راهوار می‌طلبد.

چهار. چون خدا همه جاست و با همه چیز است، وصول به لقای او هجرت از همه جا و ترک همه چیز است.

پنج. نماز شب نیرومندتر از نماز روز بوده و جهش آن در این سیر دراز میسور است. شش. «سرّ صلوات» همانا وصول به معبود است؛ چنان‌که بعضی از بزرگان فرموده‌اند که «صلوات

مشعر به وصل است». [۸]

گرچه اخذ رفیق قبل از طی طریق است؛ «الرفیق ثمّ الطریق» [۹]، لیکن خود اخذ رفیق سفری است بی رفیق، چون مقدمه سفر راستین است، نه سفر اصلی، و نماز ظاهری همان سیر ابتدایی است برای اخذ رفیق، تا سفرهای بعدی در صحبت آن رفیق آغاز گردد؛ البته بعد از رسیدن به رفیق، معلوم می شود که حضرت دوست همراه با نمازگزار بود و او را همواره همراهی می کند، ولی نمازگزار «نمی دیدش و از دور خدایا می کرد»؛ چنان که در همه موارد، استدلال بر وجود حق این چنین است که بعد از رسیدن به هستی مطلق، معلوم می شود، آن که مستدل را راهنمایی می کرد و رابطه دلیل و مدلول را برقرار می نمود و به همه امور یاد شده از همه نزدیک تر بوده، همان هستی مطلق بوده و هست.

بنابراین، در تمام سفرهای معنوی، اعم از سیر ابتدایی یا انتهایی، همسفر خداست: «مرا همراه و هم راه است یارم»، چون جز خدا، هرچه باشد ضلالت است؛ (...ماذا بعد الحقّ إلا الضلال...) [۱۰]. کسی که اهل نماز نیست، سیر صعودی نداشته، بلکه همواره مبتلا به تیه و حیرت است؛ (...یتیهون فی الأرض...) [۱۱].

سیر در خدا که سفر دوم از «اسفار چهارگانه» سالکان الهی است، مهم تر از سیر به سوی خداست؛ لذا واصلان به حق که با زمزمه «...ما كنتُ أعبد ربّاً لم أره» [۱۲]، او را دیده و می پرستند، از کمی زاد ناله و از طول راه لابه، و از دوری سفر و بزرگی منزل هراسناک اند؛ «أه من قله الزاد، و طول الطریق، و بُعد السفر، و عظیم المورد» [۱۳].

نماز اسراری دارد که برخی از آنها «مَطِيَّه» رهوار سفر اول است، تا لقاءالله حاصل گردد، و بعضی دیگر از آنها مرکب راهواری است که با استمداد از سایر مراتب، پیمودن سفر دوم تا چهارم انجام شود.

تذکر: گرچه مفاد حدیث مزبور وصول به خداست و این وصول با سفر اول تمام می شود؛ لیکن به نظر حضرت امام خمینی پایان سفر اول همانا حق مقید است، نه حق مطلق، و آغاز سفر دوم حق مقید است، و انجام آن حق مطلق [۱۴] که در این حال سفر دوم به پایان می رسد؛ از این جهت، وصول به خدای مطلق با سفر ثانی حاصل می شود، نه با سفر اول. اما سرّ آنکه سفر سوم و چهارم هم جزء اسرار نماز آمده و از حدیث مزبور استظهار شد، برای آن است که در دو سفر اخیر، جنبه حقی خلق که همان تعیین های خدایی است، ملحوظ است، نه صرف جنبه خلقی آنها؛ از این لحاظ، همواره سالک واصل، همراه با شهود حق و با دید حق، تعیین های الهی را می نگیرد.

نماز عصاره اسفار چهارگانه

نشانه آنکه نماز عصاره اسفار چهارگانه می‌باشد، این است که ارکان و افعال و اذکار و تحلیل و تحریم آن، گاهی از کثرت به وحدت سوق می‌دهد، و زمانی در همان وحدت سرگرم است، و گاهی از وحدت به کثرت برمی‌گردد، و سرانجام با دید وحدت در کثرت می‌تند که این همان «اسفار چهارگانه» است؛ یعنی به سوی خدا نیت کردن، و در اوصاف خدا تأمل نمودن، و به رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شهادت دادن، و سرانجام رو به همه بندگان صالح کردن و به آنها درود فرستادن نشانه سلوکهای چهارگانه می‌باشد.

اسرار نماز را می‌توان از آیات ناظر به آن و روایات شارح آن و ادعیه افتتاحی یا تعقیبی آن و احوال معصومین (علیهم السلام) در هنگام امتثال آن، و نیز شواهد عینی شاگردان آنان در حالت نماز اثبات کرد.

هر مرتبه‌ای از نماز، اثر مناسب آن مرحله را داراست؛ مثلاً نماز نشأه اعتبار، نهی اعتباری از فحشا و منکر جعلی دارد و صورت ملکوتی آن در برزخ، مانع آسیب رسانی صورت برزخی فحشا و منکر می‌باشد، و سیرت عقلی آن در قلمرو عقل تام، دافع نفوذ صورت مثالی معاصی به بالا است؛ یعنی در نشأه اعتبار و نیز مرتبه برزخ، تأثیر نماز به صورت «دفع» یا «رفع» نسبت به فحشا و منکر قابل توجیه است، ولی در مرحله نهایی، عقل فقط جنبه «دفعی» دارد، نه رفع؛ نظیر «رجم شیطان» و طرد آن از منطق و وحی یابی که (... فممن یستمع الان یجد له شهاباً رصداً). [۱۵] لیکن نسبت به خرق حجاب‌های نوری جنبه «رفع» دارد، چون همه این امور ناظر به عالم مثال و عقل، تکوینی محض‌اند و عهده‌دار آنها سرّ نماز است نه ظاهر آن که امری است اعتباری، زیرا اعتباری‌ها را باید باهم سنجید و حقیقی‌ها را لازم است، باهم ارزیابی نمود؛ مثلاً از آیه (... واتخذوا من مقام إبراهیم مصلی...) [۱۶]، گذشته از آنکه اعتبار مکان خاص برای نماز طواف استفاده می‌شود، توجه به مکان خلیل الرحمن و نیل به منزلت نسبی آن حضرت (علیه السلام) نیز استنباط می‌شود که یکی ناظر به صورت نماز است، و دیگری راجع به سیرت آن. سرّ نماز، همه مجاری ادراکی و تحریکی نمازگزار را مظهر درک و فعل حق می‌کند؛ لذا ممکن است، نوک شکسته تیری را از پای نمازگزار، در حالت سجده بیرون آورند و او احساس نکند، و ناله مستمندی را در حال رکوع بشنود و انگشتر خویش را به او صدقه دهد، زیرا جمع این دو حال از لحاظ ظاهر بسی دشوار است، ولی از جهت راز نماز، کاملاً سهل است، چون اگر عبد سالک در پرتو قرب نوافل، به جایی رسید که همه کارها را با مجاری ادراکی و تحریکی خداوند، در مقام

ظهور فعلی انجام می‌دهد و فعل خداوند حق است و باطل در آن راه ندارد، همه شئون جذب و دفع، [و] ارسال و امساک او حق خواهد بود، و لازمه آن این است که بیرون آوردن تیر احساس نشود، چون احساس آن خلاف حضور قلب است و باطل، ولی صدای مستمند را شنیدن و انگشتر به او صدقه دادن حق است و موافق آن؛ غرض آن است که سرّ نماز با علن آن همتا نیست، و با راز نماز، مسائلی قابل تحلیل است که با علن آن میسور نیست.

راز نماز که در شهود جمال معبود نهفته است، همه مجاری ادراکی نمازگزار را متوجه آن جمال محض می‌کند و از سایر امور بازمی‌دارد؛ لذا هیچ رنجی را احساس نمی‌کند. مرحوم حکیم سبزواری می‌فرماید: «جایی که جمال صوری یوسفی محدود، زنان را فانی کند، به نص کلام الهی (...فلما رأينه أكبرنه و قطعن أیدیهن...)»، [۱۷] جمال مطلق که هر جمال ظلّ جمال او است، چه خواهد کرد؛ خاصه نسبت به عارفین در حال استغراق در ذکر و عبادت». [۱۸]

راه وصول به این مقام منیع، نه تنها به صرف تحصیل شرایط و آداب و احکام نماز حاصل نمی‌شود، بلکه با اکتفا به جهاد مستمر با نفس نیز حاصل نخواهد شد، چون جهاد اکبر هم لازم است، و هرگز با اکتفا به جهاد اوسط که نبرد با نفس باشد، میسر نمی‌شود، و جهاد اکبر، همانا نبرد عشق و عقل است که اگر سالک از قید عقل مصطلح برهد و به عقل ناب که همان عشق به عبادت و سپس حصر آن در معبود است برسد، در جهاد اکبر پیروز شده است، و آنچه در شرایط و آداب گفته می‌شود، نمونه چیزهایی است که تحصیل آن در اسرار نماز لازم است؛ یعنی اگر مثلاً نماز در گورستان مکروه است، نماز دلمردگان بی‌کراهت نیست .

اشتغال به غیر خدا، روح را از فروغ حیات محروم می‌کند، و نماز بی‌روح، هرگز واجد سرّ نخواهد بود، و خسارت عظیم، همانا تبدیل یاد خدا به غیر او است.

شیء کجا و فیء کجا، نائی کجا و نی کجا **** دوام کجا و دم کجا، یم کجا و نم کجا [۱۹] و از کراهت نماز در آتشکده و تون و مطبخ، می‌توان به کیفیت نماز در حال خشم بر مظلومان و غضب بر مؤمن و سخط از قضا و کینه برادر ایمانی و... پی‌برد، و با طی راه جهاد اوسط، راهی جهاد اکبر شد تا به راز نماز رسید.

بنابراین، راه وصول به راز نماز، گذراندن همه‌مراحل جهاد است، چون نماز ره‌آورد وحی الهی است و حقیقت وحی دارای وحدت تشکیکی بوده، از (أم الکتاب) [۲۰] که (علی حکیم) [۲۱] است تا (عربی مبین) [۲۲] وحی خداست، و نماز از بارزترین نمونه‌های وحی قرآنی است؛ دارای عرض عریض بوده، از مرحله قرائت تا اوج معارف آن که از کسوت هرگونه کثرتی مبراً و از تقمّص

هرگونه جامه عاریه اعتبار منزّه است که انجام هر مرتبه آن زمینه‌نیل مرحله برتر را فراهم می‌نماید. از این راه، اول حجاب‌های ظلمانی دریده شده، آنگاه حجاب‌های نورانی برطرف می‌گردد تا خداوند بدون حجاب مشهود شده و مخاطب شود؛ سپس نوبت به خرق حجاب هستی خود نمازگزار فرا می‌رسد و این خرق هستی محدود بنده واصل، به وسیله نگاه خاص و نجوای مخصوص الهی صورت پذیر است که در آن حال خدا با بنده ندا و نجوا دارد، و این نگاه جانکاه، چیزی از عبد سالک باقی نمی‌گذارد [۲۳] مگر عبودیت او.

همان‌طور که ربوبیت خداوند عین ذات او است، نه زاید بر ذات، و در آنجا مشتق عین مبدأ و مبدأ عین مشتق است، درباره عبد واصل نیز چنین خواهد شد که هیچ چیزی جز عبودیت وی نمی‌ماند و عبودیت محض «ذات ثبت له الربط» نیست، بلکه «عین ربط» است، و ربط محض جز نگاه تام، چیز دیگری نیست، و هرگز نگاه ربطی به خود نگاه تعلق نمی‌گیرد، و در این حال، نه نگاه دیده می‌شود و نه نگاه کننده، چون خود این نگاه به حق، حجاب نوری است و فرض آن است که این حجاب نوری، همانند هستی مجرد خود نگاه کننده دریده شد؛ و اصل خرق حجاب هم خود حجاب نوری است و رخت برست، و در این حال هم او می‌گوید: (لمن الملك) و هم او می‌سراید: (الله الواحد القهار) [۲۴] و آنچه دیگران بعد از گذراندن عقبه کئود مرگ طبیعی و برزخ و شداید آن می‌نگرند، نمازگزار راستین که به سر آن بار یافت، هم‌اکنون می‌بیند.

خرق حجاب ظلمانی و نورانی توسط نماز

کلید مطلب آن است که صحنه قیامت در باطن این جهان موجود است، و مرحله ظهور آن مستلزم برچیدن بساط نظام کیهانی کنونی است که همراه آن، تاریخ رخت برمی‌بندد، و چیزی که منزّه از زمان است، همواره موجود بوده و هست و خواهد بود؛ گرچه ما در قوس صعودی بعداً به او می‌رسیم، و اگر کسی با مرگ ارادی و پشت‌سر گذاشتن نشئه برزخ، هم‌اکنون آن همه حجاب‌های نورانی را خرق کند، می‌تواند همه آن صحنه‌ها را الآن ببیند، در حالی که دارای جسم است و همه شرایط جسمانی را داراست؛ چنان‌که در «معراج» رخ داد؛ لذا نماز، نه تنها حرص و هلع را که حجاب‌های ظلمانی‌اند، برطرف می‌کند؛ (إن إنسن خلق هلوعاً * إذا مسّه الشرّ جزوعاً * و إذا مسّه الخیر منوعاً * إلا المصلّین) [۲۵]، بلکه سخاوت و شجاعت را که حجاب‌های نورانی‌اند، برطرف می‌نماید؛ (و يطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً و یتیمّاً و أسیراً). [۲۶]

زیرا ارجاع ضمیر «حبه» به طعام، شرح حال «ابرار» است، نه حال «مقربین»، چون «ابرار» «کسانی‌اند که غیر خداوند محبوب آنان هست، ولی آنها محبوب امکانی را نثار محبوب و جوی می‌نمایند؛ (لن

تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تَتَفَقَّحُوا مِمَّا تَحِبُّونَ...» [۲۷]، لیکن «مقربین» محض که خود روح و ریحان هستی اند، محبوبی غیر از خدا ندارند و ندانند؛ حتی توجه به ایثار و سخا را از میان برداشتند. بنابراین، ضمیر «حبه» درباره «مقربین» به «حق» برمی‌گردد و هر دو معنا درست است، چون در طول هم‌اند؛ آن‌گاه چهره (إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ... [۲۸]). به خوبی جلوه می‌کند، و چون هرگونه کثرتی هم‌اکنون هالک است و چیزی جز (وجه الله) موجود نیست و نخواهد بود، رازداران و سرّدانان نماز، هم‌اکنون به این مرحله بار می‌یابند. (طوبی لهم و حسن مآب).

«سرّ نماز» در خرق همه حجاب‌های ظلمانی و نوری است و معنای «خرق» ندیدن است، نه نبودن، و خرق نهایی عبارت از خود را ندیدن است، نه نبودن شدن، چون نابودی کمال نیست، بلکه ندیدن هنر است. سالک که به مقام فنای تام راه یافت، چیزی جز خدا نبیند؛ نه خود را و نه غیر را و نه ندیدن غیر را و نه دیدن حق را. در این حال، تمام حجاب‌ها خرق شد، مگر حجاب خدا دیدن که این قابل خرق نیست، چون نیستی است و نقص؛

آنچه نیک از خصایص قدم است **** آنچه بد از خسیس عدم است

چون خود شهود حقّ تعیین است، پس خداوند به کنه معروف نخواهد شد، و در نتیجه، کنه ذات معبود احدی قرار نمی‌گیرد، زیرا عبادت فرع معرفت است؛ وقتی که کنه ذات مشهود هیچ شاهدهی نمی‌شود، معبود هیچ عابدی نیز واقع نخواهد شد؛ چنان‌که امام خمینی در تعلیقه بر شرح فصوص قیصری چنین فرموده‌اند: «فإنّ الحق بمقامه الغیبی غیر معبود؛ فإِنَّه غیر مشهود و لا معروف، و المعبود لا بد و أن یکون مشهوداً أو معروفاً، و العبادة دائماً تقع فی حجاب الأسماء و الصفات، حتی عبادة الإنسان الكامل، إلاّ أنّه عابد اسم الله الأعظم، و غیره یعدونه حسب درجاتهم» [۲۹]، و اصل این سخن را می‌توان در نوشتارهای اصیل این فن مشاهده کرد؛ چنان‌که در شرح فصوص قیصری آمده است: «و أمّا الذات الإلهیة، فحار فیها جمیع الأنبیاء و الأولیاء» [۳۰]؛ وقتی همه انبیا در برابر ذات نامحدود الهی حیران باشند، دیگران یقیناً راه به کنه نخواهند یافت. اکنون که روشن شد، رمز راز نماز کنه ذات خدا نیست، بلکه در پرده حجاب است، این سؤال مطرح می‌شود که خداوند درباره نحوه «تکلم» خود با بشر فرمود: (و ما کان لبشر أن یکلمه الله إلاّ وحیاً أو من وراء حجاب أو یرسل رسولاً فیوحی بإذنه ما یشاء أنّه علی حکیم) [۳۱]؛ یعنی برای بشر امکان ندارد که مخاطب خدا شود، مگر از سه راه (منفصله مانع الخلو)؛ یکم. راه وحی؛ یعنی بدون هرگونه حجاب.

دوم. از پشت حجاب؛ خواه حجاب شجر، چنان‌که درباره موسای کلیم (علیه‌السلام) واقع شد، خواه در حجاب‌های دیگر.

سوم. از راه فرستادن پیک.

مقتضای تقابل این راهها آن است که قسم اول بدون حجاب باشد؛ همان‌طور که درباره نزول برخی از آیات قرآنی آمده که شفاهاً دریافت شد؛ مانند دو آیه پایانی سوره بقره؛ بنابراین، حضور بدون حجاب و خطاب بی‌پرده و شهود بی‌حاجب میسر، بلکه واقع شده است؛ پس ذات حق مشهود و در نتیجه معبود می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که «حجاب»، مانند اضافه دو قسم است؛ قسم اول، حجاب بین دو چیز؛ همانند اضافه بین دو چیز، [و] قسم دوم، حجاب یکطرفه؛ مانند «اضافه اشراقی» یکطرفه که شیء سوم در وسط حاجب نیست، بلکه خود شیء در اثر داشتن تعین محدود، در حجاب است؛ یعنی همین تعیین او حجاب می‌شود، و در آیه مورد استشهاد، گرچه مقتضای تقابل راه‌های یاد شده آن است که وحی بدون حجاب باشد، لیکن خود وحی در اثر تعیین خاص به خود حاجب است؛ چه اینکه گیرنده وحی در اثر محدودیت مخصوص به خود محجوب می‌شود؛ وگرنه در این حال، بیگانه‌ای وجود ندارد تا حاجب گردد، بلکه تعیین هر چیزی حجاب همان شیء است؛ لذا سالک فانی در بوتۀ فنا هم محجوب است، چون تعیین او باقی است؛ گرچه مرئی او نیست. بنابراین، محدوده سربازی نماز به کنه ذات خدا راه ندارد و باید آن را در اسما و صفات جست‌وجو نمود، و چون ذات حق بسیط محض است، نمی‌توان گفت: انسان سالک ذات خداوند را به مقدار خود مشاهده می‌کند؛ همین که سخن از «حد» به میان آمد، پرده اسما و اوصاف آویخته می‌گردد؛ «...لا یدرکه بعد الهمم و لایناله غوص الفطن...» [۳۲] اوصاف الهی گرچه اکتنا پذیر نیست، ولی تعیین پذیر است، ولی ذات حق هویت مطلقه لاتعیّن صرف است، نه وجود بشرط لا؛ همان‌طور که حضرت امام خمینی در شرح دعای سحر به آن اشاره کرده‌اند. [۳۳]

اساس نماز بر «تسبیح» و «تنزیه» ذات حق شروع می‌شود و به آن نیز ختم می‌گردد، زیرا گذشته از تسبیح‌های فراوان که در رکوع و سجود و رکعت‌های سوم و چهارم ادا می‌شود، بیشترین ذکر که به عنوان افتتاح و به عنوان مقارن و همراه، و سپس به عنوان تعقیب نماز گفته می‌شود، همانا «تکبیر» است و «تکبیر»، گرچه نشانه «جمال» حق است، ولی «جلال» الهی در آن مستتر است، زیرا خود «تکبیر» عین «تنزیه» است، چون معنای «الله کبر» این نیست که خداوند بزرگ‌تر از اشیای دیگر است، بلکه معنایش این است که خداوند بزرگ‌تر از توصیف است؛ گرچه به وصف کبریایی مطلق باشد، و

این بزرگداشت از «توصیف»، همان تنزیهی است که از آیه (سبحن ربّ العزّة عما یصفون) [۳۴] استفاده می‌شود، و چون از اذان و اقامه و تکبیرهای هفت‌گانه افتتاحی گرفته تا تکبیرهای سه‌گانه تعقیب نماز، خداوند تنزیه می‌شود، لذا نماز خود «تسبیح» خواهد بود، و از این جهت از آیه (...و اذکر ربّک کثیراً و سبح بالعشی و الإبکار) [۳۵] و آیه (فسبحن الله حین تمسون و حین تصبحون) [۳۶] دستور به نماز استفاده شده است، که منظور از «تسبیح» در بامداد و شامگاه، همان نماز است، نه ذکر مطلق.

و اگر به مخلصین (به فتح) اجازه توصیف حق داده شد، برای آن است که آن ذوات مقدسه، در اثر نیل به مقام «فنا» از خود سخن نمی‌گویند، بلکه با لسان حق توصیف می‌نمایند (در قرب نوافل) و حق به زبان آنها سخن می‌گوید (در قرب فرایض)

سیری در کتاب «سرّ الصلوة» حضرت امام خمینی (قدس سرّه)

جامعان بین «غیب» و «شهادت» می‌کوشند، همه آنچه را فهمیده یا یافته‌اند، به جامعه بشری منتقل کنند؛ لذا گاهی در علوم نقلی، با استنباط از ظواهر دینی تدریس و تصنیف دارند و زمانی در علوم عقلی با استمداد از علوم متعارفه و مبادی تبیین شده آن، دراسه و کراسه‌ای به یادگار می‌نهند، و گاهی نیز در مشاهده‌های قلبی با استعانت از کشف‌های اولی خطاناپذیر معصومان (علیهم‌السلام)، وراثتی و رسالتی را به شاهدان انتقال می‌دهند، و اسوه سالکان خواهند شد. یکی از چهره‌های درخشان جمع بین غیب و شهود، استاد عالی‌مقام، حضرت امام خمینی (قدس سرّه) است که راقم این سطور، از مهرماه ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۱ ه.ش، افتخار شاگردی معظم له را داشته، و از دوران به یاد ماندنی مراحل تحصیلم به شمار می‌آید. اگر دهه پر برکت ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ ه.ش را درخشش نشئه شهادت ایشان بدانیم؛ چنان که هست، دهه مبارک ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۸ ه.ق، حتماً فروغ نشئه «غیب» آن حضرت (قدس سرّه) خواهد بود، زیرا در این دهه، بسیاری از نغایس غیبی از انفاس قدسی ایشان، به نفوس سالکان مسلک صفا رسیده است، زیرا در سال ۱۳۴۷ ه.ق شرح دعای سحر را مرقوم داشتند که در آن، بین «مشهود» و «معقول» و «منقول»، الفتی دلپذیر ایجاد کرد، و به تعبیر سزاتر، از هماهنگی آنها پرده برداشت : سه نگردد بریشم ار او را **** پرنیان خوانی و حریر و پرنید [۳۷] و در سنه ۱۳۴۹ ه.ق مصباح الهدایه إلی الخلافه و الولایه را نگاشت که در آن از چهره نگار خلافت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلّم) و ولایت علوی (علیه‌السلام) غبار روبی نمود، و کیفیت سریان این

دو نور را در عوالم غیب و شهود، با زبان رمز بیان داشت و همتایی، بلکه وحدت این دو را با لسان استعاره اثبات نمود:

أنا مَنْ أهوى و من أهوى أنا **** نحن روحن حَلَلنا بدن

و در سال ۱۳۵۵.ق تعلیقه بر شرح فصوص قیصری و مصباح الأنس محمد بن حمزه فناری را به پایان رساند، و در دیباچه تعلیقه بر مصباح الانس، تاریخ تَلْمُذ مصباح را چنین مرقوم داشتند: «قد شرعنا قراءة هذا الكتاب الشريف لدى الشيخ العارف الكامل، استاذنا في المعارف الإلهية، حضرة الميرزا محمد علي الشاه آبادي الإصفهاني (دام ظلّه) في شهر رمضان المبارك ۱۳۵۰.ق» و در سنه ۱۳۵۸.ق کتاب سر الصلاة را تصنیف فرمود و در آن (فصل پنجم از مقاله یکم و نیز فصل پنجم از مقدمه کتاب) از کتاب اربعین، و نیز در فصل دوازدهم از مقاله دوم، از کتاب مصباح الهدایه خود یاد کرده اند، و چون کتاب سر الصلاة برای خواص تدوین شد و دیگران از آن بهره نمی بردند؛ لذا کتاب آداب الصلاة را جهت فیض همگان مرقوم داشته اند.

هماهنگی شریعت و طریقت و حقیقت از نظر امام خمینی (قدس سرّه)

کیفیت استنباط اسرار نماز از ظواهر احکام و آداب و شرایط و اجزا و ارکان و مقدمات و تعقیبات آن، نشان می دهد، تنها راه نیل به راز نماز، حفظ ظواهر آن است بدون تحجّر و جمود، زیرا ترک ظاهر انحراف از راه مستقیم است، و تحجر بر آن مایه خمود؛ یعنی همان فرقی که بین جسم (لا بشرط) و جماد (بشرط لا)، و نیز بین نامی (لا بشرط) و نبات (بشرط لا) است، همان امتیاز بین کسی که با حفظ همه احکام عبادت به حکم آن می رسد، و بین کسی که فقط بر احکام آن جمود می ورزد، وجود دارد، و سرّ اینکه «جماد» بر انسان صادق نیست، ولی «جسم» بر او صادق است، و همچنین «نبات» بر او صادق نیست، لیکن «نامی» بر وی صدق می کند، آن است که انسان پویا و لا بشرط است، و در رهن جماد بشرط لا و نیز در گرو نبات بشرط لا نخواهد بود. حضرت امام در تعلیقه بر شرح فصوص چنین می فرمایند: «طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهند شد، زیرا ظاهر راه باطن است...؛ کسی که چنین می بیند که با انجام تکلیف های الهی باطن برای او حاصل نشد، بداند که ظاهر را درست انجام نداد و کسی که بخواهد به باطن برسد بدون راه ظاهر، مانند برخی از صوفیان عوام، او هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد». [۳۸]

و درباره گرامی داشت سالکان واصل که جامع بین ظاهر و باطن اند، در کتاب سر الصلاة چنین می فرمایند: «از امور مهمه ای که تنبه به آن لازم است...، آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند...، بدون حجّت شرعی رمی به فساد... نکنند، و گمان نکنند، هر کس اسم از...

مقامات اولیا... برد، صوفی است یا مروّج دعاوی صوفیه است...؛ به جان دوست قسم، کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است».[۳۹]

مهم‌ترین رکن معراج حقیقی دو چیز است

آنچه از نظر امام خمینی در این سیر معنوی مهم است، همانا دو رکن می‌باشد که یکی در باب «طهارت» حاصل می‌شود که سرّ آن «تخلیه» و سرّ سرّ آن «تجرید» و... دیگری که رکن اعظم است، در باب نماز حاصل می‌شود که سرّ آن «تجلیه» و سرّ سرّ آن «تفرید» و... است،[۴۰] و این راه را نیز راهیان قبلی در اسرارنویسی خود طی کرده‌اند. چون همان طور که وارد شده: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب» [۴۱]، به همان نسبت رسیده است که «لا صلاة إلا بطهور».[۴۲] لذا رازیابی نماز بدون توجه به سرّ «طهارت» میسر نخواهد بود و چون اصل «طهارت» را، مانند اصل «نیت» و حضور قلب، در بسیاری از عبادت‌ها، به طور لزوم یا استحباب معتبر است، با تبیین راز «طهارت» و تحلیل سرّ «نیت»، اسرار بسیاری از عبادت‌ها روشن خواهد شد؛ لذا محور مبحث مقدمی کتاب سرّ الصلوة که حاوی فصول شش‌گانه می‌باشد، در کلیات رازیابی عبادت تدوین شد. چون خصیصه رهبری و امامت در جان معظم له تعبیه شده بود، هرگز تفکر گروهی، اندیشه‌های عرفانی ایشان را رها نمی‌کرد، زیرا عرفان او سبب نجات جامعه از انزوا شد، نه آنکه مایه انزوای خود عارف گردد؛ لذا بعد از اینکه گفتار مرحوم شهید سعید ثانی را از کتاب اسرار الصلوة او نقل می‌کند، فوراً چنین استدراک می‌فرماید: «اینکه فرمودند: بهتر آن است که در بیت مُظَلِّم نماز کند، در غیر فرایض یومیه است که در جماعت مسلمین، خواندن آنها از سنن مؤکده است».[۴۳] انتخاب وقت فارغ برای عبادت، از ریشه‌های معتبر نیل به اسرار آن است؛ چنانچه در فصل ششم از مقدمه، و فصل نهم از مقاله یکم سرالصلوة آمده است؛ لیکن سند اصیل همه این گفتارها همان است که در «عهدنامه» امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر تدوین شده است؛ «مالکا! بهترین وقت‌ها را برای تحکیم پیوند بین خود و خدایت قرار بده؛ گرچه در صورتی که نیت خالص باشد و جامعه از آن کام سلامت یابد، همه کارها برای خدا خواهد بود».[۴۴]

سرّ اباحه مکان نمازگزار و اقسام فتح

در فصل هشتم مقاله یکم کتاب سرّ الصلوة، در تبیین راز مباح بودن مکان چنین آمده است: «مادامی که... قلب در تصرف شیطان یا نفس است، معبد حق... مغضوب است، و به هر اندازه که از تصرف شیطان خارج شد، مورد تصرف جنود رحمانی شود، تا آنکه فتوحات ثلثه واقع شود، و سپس به اقسام سه‌گانه فتح (فتح قریب، فتح مبین، فتح مطلق)، به استناد آیات سوره‌های فتح و صف و نصر،

و برداشت عرفانی خاص به خود پرداخته شده. منبع اصلی این استنباط عرفانی را می‌توان در نوشته‌های عرفانی سلف، نظیر تأویلات مرحوم مولی عبدالرزاق کاشانی یافت. ایشان در آغاز تأویل سوره فتح چنین می‌فرمایند: «فتوح رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ثلاثه: أولها الفتح القريب... و ثانيها الفتح المبين... و ثالثها الفتح المطلق»، [٤٥] و مرجع این اقسام همان آیه‌های سور مزبور است؛ گرچه در تشریح معانی «فتوح سه‌گانه»، اختلاف تعبیر یا تفسیر وجود دارد، ولی خطوط کلی آن همسان است.

سرّ تکرار تکبیر

مرحوم شیخ جعفر، صاحب کتاب قیّم کشف الغطاء که از فقهای نامدار و کم‌نظیر امامیه به شمار می‌آیند، سرّ تکرار تکبیر را در اذان چنین دانستند: «بار اول برای تنبیه غافل، و بار دوم برای تذکر ناسی، و بار سوم برای تعلیم جاهل، و بار چهارم برای دعوت متشاغل است... و راز تکبیرهای هفتگانه هنگام نیت، همانا برطرف نمودن غفلت نمازگزار از انکسار و ذلت در پیشگاه خداوند است، و رقم هفت، اشاره به آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و دریاها... هفتگانه می‌باشد». [٤٦] گرچه تکبیر ظاهراً تعظیم بوده و از سنخ توصیف جمالی حق است، لیکن طبق تحقیق گذشته، بازگشت آن به تسبیح بوده و از شئون توصیف جلالی حق محسوب می‌شود. از طرف دیگر، گرچه تذکر به هر کدام از نعمت‌های هفتگانه، مایه تعظیم خداست، لیکن آنچه از حدیث حضرت ابی‌ابراهیم امام کاظم (علیه‌السلام) در فصل چهارم از مقاله دوم کتاب سرّ الصلوة امام (قدس سرّه) آمده، استفاده می‌شود، این است که هر «تکبیر» در قبال برطرف شدن یک حجاب از حجاب‌های هفتگانه است؛ چنان‌که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وقتی به مقام (...قاب قوسین أو أدنی) [٤٧] رسید، یکی از حجاب‌ها برطرف شد، و آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تکبیر گفت و کلماتی را که در دعای «افتتاح» است می‌گفت، و هنگامی که حجاب دوم برطرف شد، تکبیر گفت تا برطرف شدن هفت حجاب که هفت تکبیر گفته شد.

این‌گونه از احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام)، به منزله قواعد عرفانی است که عرفا با اجتهاد تهذیبی و مجاهدت تزکیه‌ای، فروع فراوانی را مشاهده می‌نمایند که نتیجه آن این است که هر «تکبیر»ی، خود تأسیس پایه جدیدی از سیر معنوی است، نه تکرار مایه گذشته؛ چنان‌که در پایان سرّ الصلاة چنین آمده است: «تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن، و از تجلیات افعالی تا تجلیات ذاتی...، و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر، و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات

افعالیه؛ چنان‌که مرحوم قاضی سعید قمی، تکبیرهای پایان نماز را نتایج توحیدهای سه‌گانه می‌داند. [۴۸]

سرّ تسلیم در پایان نماز

نمازگزار پس از رجوع از وحدت به کثرت، و از حق به خلق، و از محو به صحو، و از فنا به بقای بعد از فنا، همراهان خود را می‌بیند، و در جمع آنها حضور یافته، بر آنها سلام می‌کند، و نیز به عنوان سلام تودیع، بر انبیا و فرشتگان و معصومین (علیهم‌السلام) سلام می‌فرستد. سپس وارد نشئه ملک می‌گردد، و چون تازه در جمع آنان داخل می‌شود، به آنها سلام می‌کند، زیرا در متن نماز، سرگرم مناجات با خالق بود: «المُصلی یناجی ربه» [۴۹]، و با «تسلیم» پایان نماز، سفر چهارم از اسفار چهارگانه خاتمه می‌یابد. [۵۰]

صاحب الفتوحات المکیه را که بعد از وی هرچه در زمینه معارف و اسرار، به تازی و فارسی، یا نظم و نثر، تصنیف یا تألیف شده است، نسبت به نوشتار شیخ اکبر «چه شب‌نمی است که در بحر می‌کشد رقی»^۱، درباره سرّ سلام پایانی، لطیفه‌ای است به یاد ماندنی که آن را مرحوم قاضی سعید قمی، به عنوان «قال بعض أهل المعرفة» [۵۱]، بدون تعیین نام آن قائل نقل نمود. اصل کلام محی‌الدین در فتوحات چنین است: «سلام نمازگزار درست نیست، مگر آنکه در حال نماز از ما سوی الله غایب شده و با خداوند مناجات کند؛ هنگامی که از نماز منتقل می‌شود و موجودهای خلقی را مشاهده می‌نماید، چون غایب از آنها بود و تازه در جمع آنها حاضر می‌شود؛ لذا بر آنان سلام می‌کند، و اگر نمازگزار همواره با موجودهای خلقی بوده و حواس او متوجه مردم بود، چگونه بر آنها سلام می‌نماید، زیرا کسی که در جمع دیگران همواره حاضر است، به آنها سلام نمی‌کند و این نمازگزار، باید شرم‌منده شود، چون با سلام خود ریاکارانه به مردم نشان می‌دهد که من در نزد خدا بودم و تازه به جمع شما پیوستم...» و سلام عارف برای انتقال از حالی به حال دیگر است؛ یک سلام بر منقول عنه، و یک سلام بر منقول الیه...» [۵۲]

و از روایت عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت امام صادق (علیه‌السلام) استفاده می‌شود که سلام نشانه ایمنی است؛ هم از طرف سلام کننده و هم از طرف جواب دهنده، و همین نشانه در پایان نماز، به منظور تحلیل کلام آدمی که با «تکبیرة الإحرام» حرام شده بود، و به قصد در امان بودن نماز، از چیزی که او را تباه کند، قرار داده شد، و سلام اسمی از اسمای خداست، و از طرف نمازگزار، بر دو فرشته موکل خدایی فرستاده می‌شود. [۵۳]

۱۷ فروردین ۱۳۶۹ توسط حضرت آیه الله جوادی آملی به رشته تحریر در آمدوازمجله الکترونیکی اسراء استخراج شد.

- ۱- سرّ الصلوٰء، ص ۱۱.
- ۲- سرّ الصلوٰء، ص ۵۴.
- ۳- سوره حجر، آیه ۹۹.
- ۴- اسرار الحکم، ص ۵۲۷.
- ۵- سوره مزمل، آیات ۶ - ۷.
- ۶- سوره سراء، آیه ۷۹.
- ۷- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.
- ۸ - اسرار الحکم، ص ۴۹۷.
- ۹- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۷.
- ۱۰- سوره یونس، آیه ۳۲.
- ۱۱ - سوره مائده، آیه ۲۶.
- ۱۲ - التوحید، ص ۳۰۸.
- ۱۳ - نهج البلاغه، حکمت ۷۷.
- ۱۴- مصباح الهدایه، ص ۲۰۷.
- ۱۵ - سوره جنّ، آیه ۹.
- ۱۶- سوره بقره، آیه ۱۲۵.
- ۱۷- سوره یوسف، آیه ۳۱.
- ۱۸- اسرار الحکم، ص ۵۲۸.
- ۱۹ - همان، ص ۵۰۸.
- ۲۰- سوره آل عمران، آیه ۷.
- ۲۱ - سوره شوری، آیه ۵۱.
- ۲۲- سوره نحل، آیه ۱۰۳.
- ۲۳ - «و لاحظنه فصعق لجلالک فناجیته سرّاً...»؛ مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- ۲۴ - سوره غافر، آیه ۱۶.

- ٢٥ - سورة معارج، آيات ١٩ - ٢٢.
- ٢٦ - سورة انسان، آيه ٨.
- ٢٧ - سورة آل عمران، آيه ٩٢.
- ٢٨ - سورة انسان، آيه ٩.
- ٢٩ - تعليقه حضرت امام بر شرح فصوص قيصرى، ص ١١٦.
- ٣٠ - شرح فصوص قيصرى، ص ٦٩.
- ٣١ - سورة شورى، آيه ٥١.
- ٣٢ - نهج البلاغه، خطبه ١.
- ٣٣ - شرح دعای سحر، ص ١٢٥.
- ٣٤ - سورة صافات، آيه ١٨٠.
- ٣٥ - سورة آل عمران، آيه ٤١.
- ٣٦ - سورة روم، آيه ١٧.
- ٣٧ - ديوان هاتف اصفهاني.
- ٣٨ - تعليقه حضرت امام بر شرح فصوص قيصرى، ص ٢٠١.
- ٣٩ - سرّ الصلوٰة، ص ٢٩.
- ٤٠ - همان، ص ٣٩.
- ٤١ - مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ١٥٨.
- ٤٢ - من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٣.
- ٤٣ - سرّ الصلوٰة، ص ٢٥.
- ٤٤ - نهج البلاغه، نامه ٥٣.
- ٤٥ - تأويلات، ج ٢، ص ٥٠٥ - ٦٠٦.
- ٤٦ - كشف الغطاء، ص ٢٩٣، خاتمة في بيان أسرار الصلاة.
- ٤٧ - سورة نجم، آيه ٩.
- ٤٨ - اسرار العبادات، ص ١٢١.
- ٤٩ - بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٢١٥.
- ٥٠ - سرّ الصلوٰة، ص ٧٤.
- ٥١ - اسرار العبادات، ص ١١٩.

٥٢- الفتوحات المكية، ج ١، ص ٤٣٢.

٥٣ - وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٤١٨.